

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

جان پیلجر
برگردان: طلحه حسنی
۰۳ اکتوبر ۲۰۲۰



اگر مبارزه نکنیم، هیروشیما می‌دیند در راه است



وقتی در سال ۱۹۶۷ برای اولین بار به هیروشیما رفتم، هنوز نقش آن سایه بر روی پله‌ها دیده می‌شد. او با پاهایی از هم گشوده، پشت خمیده، یک دست بر پهلو منتظر باز شدن بانک. تصویری تقریباً بی‌نقص از آدمی با خیال آسوده. ساعت ۸ و ۱۵ دقیقه صبح ۶ اگست ۱۹۴۵، او و شبحش بر روی سنگ گرانیت آب شدند.

یک ساعتی، شاید هم بیشتر بر آن سایه خیره ماندم، بعد در کنار رودخانه‌ای که هنوز جان بدربرندگان، آنجا در کلبه‌هایشان زندگی می‌کردند، به راه افتادم. مردی را دیدم به نام یوکیو. هنوز بر سینه‌اش نقش پیراهنی که هنگام ریختن بمب اتمی بر تنش بود، دیده می‌شد. او تعریف کرد که نور بسیار زیادی بر فراز شهر دید، «یک نور آبی، چیزی مثل

یک برق کوتاه»، و بعد از «وزش بادی شبیه یک گردباد و ریزش بارانی سیاه، من به زمین پرت شدم و متوجه شدم که تنها ساقه گل‌هایمان مانده‌اند. همه چیز آرام و بی‌حرکت بود، وقتی بلند شدم، مردم لخت بودند، هیچ کس چیزی نمی‌گفت. بعضی از آنها پوست نداشتند و بعضی مو. من مطمئن بودم که مرده‌ام.»

نُه سال بعد وقتی برای دیدن آن مرد برگشتم از سرطان خون مرده بود.

نیویورک تایمز ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۵، در صفحه اول خود نوشت، «در ویرانه‌های هیروشیما تشعشعات رادیواکتیو وجود ندارد»؛ روش کلاسیک انتشار اطلاعات نادرست. ویلیام اچ. لاورنس گزارش داد، «جنرال فارل اساساً این که بمب اتمی تشعشعات ماندگار و خطرناک رادیواکتیو تولید می‌کند را رد کرد.»

تنها یک خبرنگار، ویلفرد برچت ۲ استرالیایی، با سرپیچی از دستور نیروهای اشغالگر متفقین، که «گزارش‌های مطبوعاتی» را کنترل می‌کردند، بلافاصله بعد از بمباران اتمی، جسارت سفر خطرناک به هیروشیما را به خود داد. برچت در شماره ۵ سپتامبر ۱۹۴۵ ادلی اکسپرس در لندن نوشت؛ «من این را به عنوان هشدار برای جهانیان می‌نویسم». او در حالی که با ماشین تحریر هرمس خود روی آوارها نشسته بود، از حیاط بیمارستان‌هایی گزارش می‌داد که پر از مردمی بودند که بی‌هیچ جراحت آشکاری، از چیزی که او آن را «طاعون اتمی» می‌نامد، می‌مردند. به این خاطر، مجوز مطبوعاتی او لغو شد و بشدت مورد انتقاد و توهین قرار گرفت. اما شهادت او درباره حقیقت هرگز فراموش نشد.

بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی برنامه کشتار دسته‌جمعی از پیش برنامه‌ریزی شده‌ای بود که آغازگر استفاده از سلاحی ذاتاً مرگبار بود. این برنامه با همان دروغی توجیه شد که اساس تبلیغات جنگی امریکا در قرن بیست‌ویکم را شکل می‌دهد، ابداع دشمنی تازه و هدف گرفتن آن؛ و این بار نوبت چین است.

بزرگترین دروغ، تا به امروز که ۷۵ سال از فاجعه هیروشیما می‌گذرد، این است که دلیل ریختن بمب اتمی، نجات جان مردم و پایان دادن به جنگ در اقیانوس آرام بود.

بنا به جمع‌بندی گزارش تحقیقی بمباران ستراتیژیک ایالات متحده در ۱۹۴۶، «حتی بدون بمباران‌های اتمی»، برتری تسلط هوایی بر فراز جاپان، می‌توانست فشار مؤثر برای تسلیم بدون قید و شرط را فراهم نماید و نیازی به حمله نبود. «بنا به تحقیقات و بررسی جزئیات همه اطلاعات، که شهادت مقامات مسؤل بازمانده جاپانی نیز آن را تأیید می‌کند، نظر گزارش این است که... حتی اگر بمباران اتمی انجام نشده بود؛ حتی اگر روسیه علیه جاپان وارد جنگ نشده بود؛ و حتی اگر حمله‌ای برنامه‌ریزی یا طراحی نشده بود، جاپان تسلیم می‌شد.»

آرشیو ملی در واشنگتن حاوی اسناد پیشنهادی صلح از سوی جاپان در اوایل ۱۹۴۳ است، که به هیچ کدام از آنها توجه نشد. تلگرام ارسالی توسط سفیر المان در جاپان در ۵ ماه مه ۱۹۴۵، که توسط ایالات متحده نیز رهگیری شد، نشان می‌دهد که جاپانی‌ها حتی به قیمت «تسلیم با قبول کاپیتولاسیون و شروط سنگین» به دنبال صلح بودند. اما باز هم اقدامی نشد.

هنری استیمسون، وزیر جنگ ایالات متحده به پرزیدنت ترومن گفته بود که او «نگران بوده» که نیروی هوایی ایالات متحده، جاپان را طوری «بمباران کند» که سلاح جدید نتواند «قدرت خود را به نمایش بگذارد». استیمسون بعدها پذیرفت که «هیچ تلاش جدی برای به تسلیم کشاندن جاپان انجام نشد تا مبدا مانع استفاده از بمب اتمی گردد.» از جورج کنان طراح جنگ سرد نقل می‌کنند که آنها می‌خواستند «با نشان دادن در اختیار داشتن بمب اتمی، از روس‌ها زهر چشم بگیرند. همکاران استیمسون در سیاست خارجی نیز با توجه به تصویر نقش خود در آینده بعد از جنگ، با جورج کنان هم عقیده بودند.

جنرال لسلی گروس، رئیس پروژه منهن برای ساخت بمب اتم، در شهادت خود گفت: «از دید من در این که روسیه دشمن ما است، و این که این پروژه بر پایه این دشمنی قرار است به اجراء درآید، هرگز توهمی وجود نداشت.» «آزمایش‌ها» بعد از پایان جنگ نیز همچنان برای زمانی طولانی ادامه یافت. ایالات متحده بین سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۵۸، ۶۷ بمب هسته‌ای در جزیره مارشال در اقیانوس آرام منفجر کرد: بمب‌هایی معادل بیش از یک هیروشیما برای هر روز به مدت ۱۲ سال.

پیامدهای انسانی و محیط‌زیستی فاجعه‌بار بودند. در طول فلمبرداری مستند «جنگ آینده علیه چین»، با یک هواپیمای کوچک اجاره‌ای به جزیره بیکنی از مجمع‌الجزایر مارشال پرواز کردم. همان جایی که ایالات متحده اولین بمب هیدروژنی جهان را آزمایش کرد. زمین این جزیره مسموم است. شمارگر گایگر Geiger counter، نشان می‌داد که کفش‌های من آلوده شده بودند. درختان خرما شکل عجیبی داشتند. هیچ پرندۀ‌ای پر نمی‌زد.

به زحمت از داخل جنگل به سمت سنگر بتونی رفتم که در ساعت ۶ و ۴۵ دقیقه بامداد اول ماه مارچ ۱۹۵۴، آن دکمه از آنجا فشار داده شده بود. خورشید که پیش‌تر طلوع کرده بود، دوباره برخاست و یک جزیره کامل در تالاب را تبخیر کرد، گودال وسیع سیاهی برجای گذاشت، که از آسمان منظره وحشتناکی داشت: سیاه چالی مرگبار به جای زیبایی. جین کاربو، هواشناسی که برای نظارت بر محل آزمایش معین شده بود، گفت، «آنها می‌دانستند که باران رادیواکتیو شروع خواهد شد. آنها حتی در روز انفجار، هنوز برای تخلیه مردم محل فرصت داشتند، اما مردم را تخلیه نکردند؛ مرا هم بیرون فرستادند... ایالات متحده به چند موش آزمایشگاهی نیاز داشت تا تأثیرات رادیواکتیو را بر روی آنها مطالعه کند.»

مانند هیروشیما، نکته محرمانه انفجار اتمی در جزایر مارشال، یک آزمایش حساب‌شده علیه جان تعداد زیادی از مردم بود. این پروژه ۴.۱ (فور پوینت وان) بود که به عنوان مطالعه علمی موش‌ها شروع شد و با آزمایش روی «انسان‌های در معرض تشعشعات سلاح هسته‌ای» ادامه یافت. اهالی جزایر مارشال که من در سال ۲۰۱۵ از آنجا بازدید کردم - درست مثل بازماندگان هیروشیما که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با آنها گفتگو کرده بودم، - دچار انواع سرطان، عموماً سرطان تیروئید بودند؛ هزاران نفر هم مرده بودند. سقط جنین‌های ناخواسته و مرده به دنیا آمدن نوزادان رواج داشت؛ نوزادانی هم که زنده مانده‌اند اغلب به شکل وحشتناکی از وضع طبیعی خارج شده‌اند.

برخلاف جزیره بیکنی، جزیره رونگلاپ در طول آزمایش بمب هیدروژنی تخلیه نشده بود. مسیر مستقیم باد بیکنی، آسمان رونگلاپ را تاریک می‌کند و چیزی‌هایی شبیه به تکه‌های برف از آسمان می‌بارد. آنها غذا و آب را آلوده، و جمعیت را مبتلا به انواع سرطان کردند. که تا به امروز هم این وضع ادامه دارد.

من نرجی ژوزف را دیدم. او عکسی از زمان کودکی خود در رونگلاپ به من نشان داد. صورت او سوختگی وحشتناکی داشت و بیشتر بدنش بدون مو. او گفت، «روزی که بمب منفجر شد ما کنار چاهی حمام می‌کردیم. گرد و غبار سفید از آسمان شروع به باریدن کرد. مقداری از آن پودر را برداشتیم و بجای صابون برای شستن موهای خود استفاده کردیم. چند روز بعد، موهای من شروع به ریزش کردند.»

لمویو آبون گفت «بعضی از ما درد داشتیم، و عده‌ای دیگر دچار اسهال شده بودند. وحشت‌زده بودیم. فکر می‌کردیم که باید آخر الزمان شده باشد.»

فلم آرشیو رسمی ایالات متحده که من در فلم خود از قسمت‌هایی از آن استفاده کرده‌ام، از ساکنان جزایر به عنوان «وحشیان حرف‌شنو» یاد می‌کند. یک مقام رسمی آژانس انرژی اتمی ایالات متحده در پی این انفجار با افتخار گفت که

رون‌گلاب «اکنون آلوده‌ترین محل روی زمین است»، و اضافه کرد «اندازه‌گیری میزان درک و فهم انسان وقتی در چنین فضای آلوده‌ای زندگی می‌کند، باید جالب باشد.»

دانشمندان امریکائی، از جمله پزشکان، بابت مطالعه «میزان درک و فهم انسان» [در معرض تشعشع] به مقامات بالائی رسیدند. آنها در فلم‌های تحقیقاتی خود با روپوش‌های سفید و دفترچه‌های یادداشت دیده می‌شوند. وقتی که نوجوانی ساکن جزیره مُرد، خانواده او کارتی به نشانه همدردی از دانشمندی که او را مورد مطالعه قرار داده بود، دریافت کرد. من پنج انفجار هسته‌ای را از «محل وقوع» آنها در سراسر جهان گزارش کرده‌ام - در جاپان، جزایر مارشال، نوادا، پلی‌نزی و مارالینگا در استرالیا. این‌ها بسیار بیش از تجربه من به عنوان یک گزارشگر جنگی، به من سبوعیت و بی‌اخلاقی امپراطوری را شناساندند: این قدرت امپریالیستی است که خودخواهی‌اش، دشمن واقعی بشریت است. وقتی داشتم در محل انفجار تاراناکا در مارالینگا در بیابان استرالیا فلمبرداری می‌کردم، چیزی مرا به شدت تکان داد. کنار یک گودال هرمی‌شکل، سنگی قرار داشت که روی آن این‌کلمات حک شده بود: «یک سلاح اتمی بریتانیایی در اینجا در ۶ اکتبر ۱۹۵۷ به طور آزمایشی منفجر شده است.» در کنار دهانه آن گودال تابلوی دیگری نیز دیده می‌شد: «هشدار: خطر تشعشعات اتمی»

میزان تشعشعات برای چندصد متر در اطراف این نقطه، می‌تواند، بالاتر از حدی باشد که برای سکونت دائمی، امن محسوب می‌شود.

تا جایی که چشم کار می‌کرد، و بیش از آن، زمین به دلیل تشعشعات می‌درخشید. پلوتونیوم خام مانند پودر تالک روی همه چیز نشسته بود. پلوتونیوم به قدری خطرناک است که حتی تماس با یک‌سوم میلی‌گرم آن می‌تواند تا پنجاه‌درصد خطر ابتلای سرطان داشته باشد. تنهاکسانی که امکان داشت این تابلو را ببینند، همان مردم بومی استرالیا بودند، که پیش از انفجار هم به آنها هیچ هشداری داده نشده بود. بنا به یک گزارش رسمی، اگر کسی شانس می‌آورد می‌توانست مانند یک خرگوش فرار بکند.

امروز، یک کارزار عظیم تبلیغاتی ما را مانند خرگوش‌ها می‌ترسانند. قرار نیست ما سیل روزانه‌ی وراجی‌های ضد چینی را زیر سؤال ببریم؛ چیزی که به سرعت از وراجی‌های ضدروسی سبقت می‌گیرد. همه چیز چین بد، ملعون، و یک تهدید است: ووهان... هوای. چقدر گمراه‌کننده است وقتی منفورترین رهبر «ما» چنین چیزهائی می‌گوید. مرحله اخیر این کارزار نه با ترامپ، بلکه با باراک اوباما شروع شد، وقتی او در سال ۲۰۱۱ برای اعلام استقرار بزرگترین ایستگاه نیروی دریائی ایالات متحده در منطقه آسیا-اقیانوسیه از زمان جنگ جهانی دوم، به استرالیا پرواز کرد. ناگهان، چین مبدل به یک «تهدید» شد، که البته ادعای بی‌پایه‌ای است، و حقیقت زیر سؤال رفتن دیدگاه روان‌پزشانه‌ی امریکا از خود به عنوان ثروتمندترین، موفق‌ترین، و بی‌همتاترین کشور جهان است. چیزی که هرگز مورد مناقشه نبوده، قدرت امریکا به عنوان یک قلدِر زورگو است با اعمال تحریم بر بیش از ۳۰ عضو سازمان ملل به اشکال مختلف؛ با جاری کردن جویباری از خون در کشورهای بی‌دفاع بمباران شده؛ با سرنگون کردن دولت‌های آنها؛ و با دخالت در انتخابات این کشورها همراه با غارت منابع‌شان. یکی از مدافعان اساسی سیاست اوباما که به «محور اصلی آسیا» شهرت یافت، وزیر خارجه او هیلاری کلینتون بود که بنا به افشاگری ویکی‌لیکس خواهان تغییر نام اقیانوس آرام به «دریای امریکائی» بود.

در برابر کلینتون که هرگز جنگ‌طلبی خود را پنهان نکرد، اوباما استاد بازاریابی بود. رئیس‌جمهور تازه در سال ۲۰۰۹ گفت: «من به روشنی و با اطمینان می‌گویم که رسالت امریکا، تلاش برای صلح و امنیت جهانی بدون سلاح‌های هسته‌ای است.» او بیش از هر رئیس‌جمهور دیگری بعد از جنگ سرد، بودجه ساخت کلاهک‌های هسته‌ای را افزایش

داد. در دوران او بود که سلاح هسته‌ای «قابل استفاده» تولید شد. بنا به اظهارات جنرال جیمز کارترایت معاون سابق ستاد مشترک، منظور همان سلاح «بی ۶۱ مدل ۱۲» است که کوچکتر کردن آنها «تصمیم به استفاده‌شان را آسان‌تر کرد.»

هدف چین است. امروز، بیش از ۴۰۰ پایگاه نظامی امریکا، مجهز به تعداد زیادی موشک، بمب افکن، ناو جنگی و سلاح‌های هسته‌ای تقریباً به دور چین حلقه زده‌اند. این پایگاه‌ها، همانطور که یک ستراتیژیست ایالات متحده به من گفت، از شمال استرالیا تا اقیانوس آرام و جنوب شرق آسیا، و از جاپان و کوریا و سراسر اوراسیا گرفته تا افغانستان و هند، «یک تله کامل» را تشکیل می‌دهند.

یک بررسی با نام «جنگ با چین: تصور چیزی غیرقابل تصور» توسط ستاد فکر «راند» (RAND Corporation)- شرکت طراح جنگ‌های امریکا از زمان ویتنام- تهیه شده است. نویسندگان این بررسی که حقوق‌بگیران ارتش امریکا هستند، اصطلاح «ویدمان» «تصور چیزی غیرقابل تصور» را از گفته‌های ستراتیژیست برجسته جنگ سرد، هرمن کان گرفته‌اند. کتاب کان، «درباره جنگ گرما-هسته‌ای»، نقشه یک جنگ هسته‌ای «قابل بُرد» را طراحی کرده است. وزیر خارجه ترامپ مایک پمپئو، او انجلیست خرافی معتقد به «بازگشت مسیح» نیز با این دیدگاه آخرالزمانی کان هم عقیده است. او احتمالاً خطرناکترین مرد روی کره زمین است. مردی که با خودستایی گفت: «زمانی که من رئیس سیا بودم. ما دروغ گفتیم، تقلب کردیم، و دزدیدیم. این یعنی، ما همه درس‌هایمان را یاد گرفته و تمرین‌هایمان را کرده‌ایم.» نگرانی دایمی پمپئو، چین است.

تقریباً هیچگاه در رسانه‌های انگلیسی امریکائی، که افسانه‌ها و جعلیات ضدچینی از استاندارد مورد قبول آنها برخوردار است، درباره دیدگاه آخرالزمانی افراطی پمپئو صحبت نمی‌شود. همانطور که پیرامون دروغ‌ها درباره عراق هیچ گونه سخنی نگفتند. یک نژادپرستی بدخیم زیربنای این تبلیغات را تشکیل می‌دهد. با اطلاق «زرد» به چینی‌ها، با وجود سفید بودن‌شان، این‌ها تنها گروه نژادی هستند که بنا به «قانون ممنوعیت» ۴ اجازه ورود به ایالات متحده را ندارند. تنها به صرف چینی بودن. فرهنگ عمومی، آنها را شیطنانی، غیرقابل اعتماد، «موزی»، فاسد، بیمار، و بی‌اخلاق می‌خواند. بولتن، یک مجله استرالیائی، به هراس افکنی حول «خطر زرد» ۵ اختصاص دارد، گوئی تمام چینی‌ها آماده‌اند تا در اثر نیروی جاذبه‌ای به این مستعمره‌ی در انحصار سفیدان سرازیر شوند. همانطور که مارتین پاورز تاریخ‌نگار می‌نویسد، برای وجهه اروپائی، تأیید نوگرایی چین، اخلاق غیرمذهبی آن، و «سهم آنها در انتشار روشنگری‌های آزادی‌خواهانه» تهدید محسوب می‌شود. بنابراین باید نقش چین در گفتمان روشنگری پوشیده و منکوب شود... قرن هاست که تهدید چین برای افسانه برتری غرب، از این کشور هدف سهل‌الوصولی برای شکار نژادی ساخته است.»

پیتر هارچر، دشمن خستگی‌ناپذیر چین در سیدنی مورنینگ هرالده، از آنهایی که نفوذ چینی را در استرالیا اشاعه می‌دهند به عنوان «موش، مگس، سوسک و گنجشک» نام می‌برد. هارچر، که دائماً با هیجان از استیو بنن، عوام‌فریب امریکائی نقل قول می‌کند، علاقمند به تفسیر «روپاهای» وابستگان به طبقه ممتاز کنونی چین است، طوری که انگار او محرم اسرار آنهاست. این دو نفر با لحنی تهوع آور، به دنبال اجرای «فرمان‌های آسمانی» مربوط به دو هزار سال پیش هستند.

استرالیا، یکی از امن‌ترین کشورهای روی زمین و چین شریک عمده تجاری آن است، اما دولت اسکات موریسون این کشور را متعهد کرده تا موشک‌های صدها میلیارد دلاری امریکائی بتوانند از خاک این کشور به چین شلیک شوند. آثار چنین تعهدی را در جامعه از هم اکنون می‌شود دید. در کشوری که از نظر تاریخی اثر زخم خشونت‌های نژادی علیه آسیائی‌ها و چینی‌تبارها بر چهره‌اش باقی است، گروه انتظامی برای حفاظت از پیک‌های موتوری (که اغلب از

چینی‌های مهاجر هستند. م) تشکیل می‌شود. ویدئوهای تلفنی نشان می‌دهند که به صورت یک پستی مشت زده می‌شود و یک زوج چینی در فروشگاه مورد اذیت و آزار نژادپرستانه قرار می‌گیرند. در طول آوریل و ژوئن گذشته، تقریباً ۴۰۰ مورد حمله نژادپرستانه علیه آسیائی‌تبارهای استرالیائی وجود داشته است.

یک سیاستمدار بلندپایه در چین به من گفت: «ما دشمن شما نیستیم. اما اگر شما [در غرب] این طور می‌گوئید، ما باید بدون تأخیر آماده شویم.» تسلیحات نظامی چین در مقایسه با امریکائی‌ها، ناچیز، اما به سرعت در حال رشد است، به ویژه ساخت موشک‌های دریائی که برای نابودی ناوگان‌های دریائی طراحی شده‌اند.

گریگوری کولاسکی از اتحادیه دانشمندان نگران نوشت: «برای اولین بار چین در حال بررسی آن است تا سلاح‌های هسته‌ای خود را به حال آماده‌باش نگاه دارد، طوری که با دریافت هشدار از یک حمله بتواند به سرعت وارد عمل شود... این یک تغییر چشمگیر و خطرناک در سیاست چین است...»

در واشنگتن، من با ایمی‌ای اتریونی، استاد برجسته مسایل بین‌الملل در دانشگاه جورج واشنگتن ملاقات داشتم. او نوشت «حمله گمراه‌کننده‌ای به چین» طراحی شده است، «حمله‌ای که می‌تواند از طرف چینی‌ها، اشتباهاً به عنوان حملات پیشگیرانه برای نابود کردن سلاح‌های هسته‌ای خود برداشت شود. بنابراین آنها بر دوراهی یک انتخاب وحشتناک استفاده از آنها یا از دست دادن‌شان قرار می‌گیرند، که می‌تواند به جنگ هسته‌ای بیانجامد.»

در سال ۲۰۱۹، ایالات متحده بزرگ‌ترین رزمایش نظامی مستقل خود از زمان جنگ سرد را انجام داد، که بخش اعظم آن محرمانه بود. دسته‌ای از کشتی‌ها و بمبافکن‌های دوربرد، «یک جنگ دریائی-هوائی علیه چین» به منظور بستن خطوط دریائی در تنگه مالاکا و ممانعت از دسترسی چین به نفت، گاز و دیگر مواد خام از خاورمیانه و آفریقا را تمرین کردند.

وحشت از چنین محاصره‌ای بود که چین ابتکار کمر و جاده خود در مسیر قدیم جاده ابریشم به اروپا را به اجرا گذاشت و فوراً روی آب سنگ‌ها (تپه‌های دریائی) و جزایر کوچک اسپارتنلی، که در دریای چین مورد اختلاف است، فرودگاه‌های ستراتیژیک ساخت.

من در شانگهای، لیجیئا ژانگ، داستان‌نویس و روزنامه‌نگار اهل پکن را دیدم. او نمونه‌ای از منتقدین آزاد جدید است. کتاب پر فروش او عنوان کنایه‌آمیز «سوسیالیسم عالی است» را دارد. ژانگ در دوران هرج و مرج خوشونت‌بار انقلاب فرهنگی بزرگ شده، و در ایالات متحده و اروپا زندگی کرده است. او می‌گوید: «بسیاری از امریکائی‌ها تصور می‌کنند که مردم چین بدون آزادی، زیر فشار و هرچیز دیگری در فلاکت زندگی می‌کنند. ایده «خطر زرد» ۵ هرگز آنها را رها نکرده است... آنها اصلاً خبر ندارند که حدود ۵۰۰ میلیون و به قول برخی ۶۰۰ میلیون نفر در این کشور از فقر رهائی یافته‌اند.»

دستاورد‌های حماسی چین مدرن، غلبه گسترده بر فقر، و غرور و خرسندی مردم این کشور (که توسط مراکز نظرسنجی امریکائی مانند پیو Pew تأیید شده است) در غرب سوءتعبیر شده و یا عامدانه به آگاهی مردم نمی‌رسند. این خود، به تنهایی، وضعیت اسفناک روزنامه‌نگاری غربی و نادیده گرفتن گزارشگری صادقانه را نشان می‌دهد. چهره تاریک سرکوبگر چین و آنچه ما دوست داریم «اقتدارگرانی» اش بنامیم، چارچوب شناخت ما از چین را تشکیل می‌دهد. انگار هنوز خوراک ما، تنها داستان‌های دنباله‌دار «دکتر فو مانچو» ۶ ابرجنایتکار شیطانی است. اما وقت آن است که پیش از آنکه برای جلوگیری از هیروشیمای دیگری دیر باشد، بپرسیم: چرا؟

چند یادداشت مترجم:

۱. جان پبلجر، خبرنگار، مستندساز، و نویسنده جسور استرالیایی و منتقد سیاست‌های امپریالیستی است که تا کنون دو کتاب بسیار ارزشمند او «به من دروغ نگو» (با ترجمه مهرداد شهابی و میرمحمود نبوی) و «اربابان جهان» (با ترجمه مهرناز و مهرداد شهابی) توسط انتشارات امه در ایران منتشر شده‌اند.

۲. «طاعون اتومی»، گزارش تکان‌دهنده ویلفرد برچت از هیروشیما بعد از بمباران اتومی، در کتاب «به من دروغ نگو» به چاپ رسیده است.

۳. بنا به افشاگری روزنامه «واشنگتن پست»، ۶۷ آزمایش هسته‌ای آمریکا بین سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۸، از روز یکم جولای سال ۱۹۴۶ با پرتاب یک بمب ۲۱ تنی بر فراز جزیره «بیکینی» در مجمع‌الجزایر مارشال آغاز شد. قدرت انفجاری این آزمایش‌ها به طور میانگین معادل روزانه ۱.۶ بمب هیروشیما بود. آمریکا بین ماه‌های آوریل تا آگوست سال ۱۹۵۸ روزانه دو بمب هسته‌ای به اسم «آزمایش» منفجر کرد.

<https://ejiga.com/w/pTOMcql/amerika-keshori-ba-vasdeha-az-maish-atomi-taathir-az-maish-hab>

۴. قانون محرومیت چینی‌ها، یک قانون دولت فدرال ایالات متحده است که در ۶ ماه مه ۱۸۸۲ توسط پرزیدنت چستر ای. آرتور امضا شد. طبق این قانون مهاجرت کارگران چینی به آمریکا ممنوع گردید. این قانون بر پایه قانونی که هفت سال پیش از آن از ورود زنان چینی به ایالات متحده جلوگیری می‌کرد تهیه شد، و اولین قانون اجرائی بود که مهاجرت تمامی اعضای یک گروه نژادی یا ملی خاص به آمریکا را ممنوع می‌کرد.

۵. «خطر زرد» (yellow peril): فرهنگ لغت «میرام وبستر» امریکائی همان تعریفی را از «خطر زرد» ارائه می‌دهد که در واقع اساس پروپاگاندای چین‌هراسی امروز نیز هست. وبستر دو تعریف دارد: ۱. خطری برای تمدن غرب در نتیجه گسترش قدرت و نفوذ مردم شرق آسیا؛ و ۲. تهدیدی برای استانداردهای زندگی غربی در نتیجه هجوم نیروی کار شرق آسیا به غرب که خواهان کار با دستمزد بسیار پائین هستند! هر دو این تعاریف (که به ویژه دومی حتی مضحک و روان‌پریشانه به نظر می‌آید)، چیزی جز داستان‌سرائی بی‌شرمانه، نژادپرستانه، و سودمحور توسط دستگاه پروپاگاندای نظام سرمایه‌داری امپریالیستی با قدمتی چندصد ساله برای گسترش استعمارگری اروپائیان در اقصی نقاط دنیا نیست. اهداف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این نوع هراس‌افکنی‌ها به انزوا کشاندن رقبا، غلبه بر آنانی که جایگزینی برای این نظام ناعادلانه و غیرانسانی ارائه می‌دهند؛ و تلاش برای حفظ بقای خود با توسل به هر دروغ و جنایت و به هر قیمتی است.

۶. تحت نام «دکتر فو مانچو» ۱۴ کتاب تخیلی ترسناک، حول زندگی و فعالیت یک جانی بالفطره و دانشمند دیوانه چینی، توسط نویسنده انگلیسی ساکس رومر در نیمه اول قرن بیستم، بر پایه افسانه «خطر زرد» نوشته شده است. افسانه‌ای که از نزدیک به یک قرن پیش، توجیه‌گر تجاوزات و خونریزی‌های امپریالیستی در شرق آسیا علیه مردم این منطقه از جمله ویتنام و چین بوده است. این کتاب‌ها در قالب شخصیت دکتر فو مانچو، مبلغ و مروج تصویری از مردم شرق (چینی‌ها) هستند که همواره با نقشه‌های شیطانی در فکر حمله به غرب و کشتار غربی‌ها و غارت آنها می‌باشند!

کاتر پانچ، ۴ آگوست ۲۰۲۰ (۱۴ مرداد [اسد] ۱۳۹۹)

دانش و امید شماره ۱